

سیری اجمالی بر تدوین علوم بلاغی در عرب

چکیده

گرچه سابقه علوم بلاغی در عرب به قبل از اسلام و دوره جاهلی می‌رسد و اسناد و مدارک فراوان دال بر به کارگیری آرایشهای لفظی و معنوی در شعر شاعران و سخن خطیبان و کاهنان این دوره موجود است. اما آغاز شکل‌گیری علوم بلاغی بر مبنای الفاظ و اصطلاحاتی خاص را باید مربوط به بعد از اسلام و اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم دانست. و در این امر، از علمای لغت، صرف و نحو، مفسران و متکلمان اولیه به عنوان نخستین ابداع‌کنندگان الفاظ به کار گرفته شده در علم بلاغت باید نام برد. گرچه اینان اغلب این اصطلاحات را به معنای خاص بلاغی و به صورتی که بعدها توسط جاحظ و ابن معتمر و دیگران تعریف شد به کار نبرده باشند. آنچه در پی می‌آید، کندوکاوی است نه چندان گسترده در زمینه شکل‌گیری علوم بلاغی در عرب.

باری، نزول قرآن به عنوان کتاب هدایت و معجزه رسول خاتم، دری از اعجاب و شگفتی به روی جهانیان بویژه زبان دانان و فصحای عرب باز کرد و آنان را در راستای اثبات اعجاز کلام حق در حدّ توان به گشودن راز و رمز این کتاب آسمانی و این پیام ربّانی برانگیخت و هر روز که گذشت بر حجم موضوعات و مسائل قرآنی و بخصوص بر دامنه وسعت علم بلاغت افزوده گشت.

نقش ارزشمند علمای لغت، نحویان و مفسران آغازین را در امر تکامل و شکل‌گیری علوم بلاغی نباید از نظر دور داشت، کسانی همچون: خلیل بن احمد بصری (متوفی ۱۷۰)، سیبویه (متوفی ۱۸۰)، فراء (متوفی ۲۰۷)، ابو عبیده (متوفی ۲۱۰)، اصمعی (متوفی ۲۱۱) و دیگران در آثار خویش الفاظ و اصطلاحاتی به کار می‌بردند که بعدها در نام‌گذاری مسائل و مطالب بلاغی مورد استفاده قرار گرفت.

مثلاً سیبویه، اصطلاحاتی همچون، تعریف و تنکیر، تقدیم و تأخیر را در اثر معروف خود، **الکتاب** گرچه نه به معنای بلاغی و اصطلاحی آنها به کار برده است و شاید بتوان از این نظر **الکتاب** را اولین اثر مدوّتی دانست که حاوی مصطلحاتی از علم معانی است و همین کلمات است که بد تدریج و با تحوّل معنا به عنوان اصطلاحات و عناوین بلاغی به کار گرفته شدند.

نقش خلیل بن احمد در این امر به حدّی است که حتی عبدالله بن معتمر، صاحب **البدیع**، اولین کتاب مستقل و مدوّن در بلاغت عرب، در مواضع بسیاری از کتاب خویش به قول او استناد می‌جوید، از جمله در بحث «مطابقه» می‌گوید: قال الخلیل رحمه الله: یقال، طابقت بین الشیئین اذا جمعتها علی حدّ واحد.^۱

و یا در باب جنس آورده است: قال الخلیل، الجنس لكل ضرب من الناس والطیر والعروض والنحو.^۲

ابن معتمر علاوه بر خلیل به قول اصمعی نیز استناد می‌جوید و تعریف خویش در زمینه تجنیس را با روش او در «کتاب الاجناس» مطابق می‌داند: «... علی سبیل الذی الف الاصمعی کتاب الاجناس علیها».^۳

ابو عبیده نیز در تفسیر معروف خویش «مجاز القرآن» برخی از اصطلاحات بلاغی از قبیل: تشبیه، کنایه، تقدیم و تأخیر، ایجاز، التفات و مجاز را به کار گرفته است. ولی باید دانست این واژه نزد ابو عبیده اغلب در مفهومی که بلاغی نویسان بعد به کار گرفته‌اند، استعمال نشده، برای مثال،

واژه مجاز را به کزّات و در مفهوم «تفسیر» و «معنی» به کار برده، در تفسیر آیه: *إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قِرْآنَهُ*، می‌گوید: مجازه: تألیف بعضه الی بعض.^۴

لازم به ذکر است، نفوذ و تأثیر علمای نحو و تفسیر و لغت در تکوین بلاغت عرب تا آنجاست که حتی رادویانی اولین بلاغی‌نویس زبان فارسی نیز، ناگزیر از استناد به قول آنان است و در جای جای کتاب خویش به نقل نظرات آنان می‌پردازد، از جمله در فصل متضاد می‌گوید، «و اما دبیران و خلیل بن احمد این اصل را مطابق خوانند».^۵

در همین روزگار، گروهی از شعرای شعوبی موسوم به «محدثین» و «مولدین» بویژه در دوره عباسی با نوآوریها و به‌کارگیری صنایع بدیعی در اشعار خویش تحولی شگرف در بلاغت ایجاد کرده و تأثیری غیرقابل انکار در اعتلا و باروری آن برجای گذاشتند. از نام‌آوران این گروه می‌توان افرادی چون: بشار بن بردطخارستانی (متوفی ۱۶۷)، مسلم بن ولید (متوفی ۱۷۹) و ابونواس اهوازی (متوفی ۱۹۸) را نام برد.

گرچه، برخی از جمله ابن معتر، صاحب **البدیع**، با کم‌اهمیت جلوه دادن کار آنان سعی در انکار ابتکارات و نوآوریها و نقش مؤثر آنان در اعتلای فنون بلاغت عرب دارند: *لِیَعْلَمَنَّ أَنَّ بَشَاراً وَ مسلماً و ابانواس و مَنْ تَقِيْلَهُمْ وَ سَلَکَ سَبِيْلَهُمْ لَمْ یَسْبِقُوا اِلَى هَذَا الْفَنِّ وَ لَكِنَّهٗ کَثُرَ فِی اشْعَارِهِمْ فَعَرَفَ فِی زَمَانِهِمْ*.^۶

نامبرده معتقد است، این طایفه کاری جز اطلاق اصطلاح بدیع بر علوم بلاغی انجام نداده‌اند و از محتوای کتاب خویش به عنوان «الذی سَمَّاهُ المحدثون البدیع» یاد می‌کند و مدعی است آنان فقط این صنایع را در اشعار خویش به کار گرفته و در زمان آنها شناخته شده است.

گفته می‌شود: مسلم بن ولید از شعرای بدیع‌سرای آغاز دوره عباسیان، اولین شاعری است که صنایع ادبی را «بدیع» و «لطیف» نامیده است.

صاحب «البدیع» با شدت هرچه تمامتر در بی‌انکار و بی‌اثر کردن نقش این گروه است و هرچا فرصتی می‌یابد منکر ابتکارات و نوآوریهای آنان می‌شود:

«وَ مِنْ الْبَدِیْعِ اِیضاً التَّجْنِیْسُ وَ الْمَطَابَقَةُ وَ قَدْ سَبَقَ اِلَيْهَا الْمُتَقَدِّمُونَ وَ لَمْ یَبْتَكِرْ هُمَا المحدثون».^۷ و بالاخره اظهار می‌دارد، غرض از تألیف کتاب البدیع بی‌اعتبار کردن کار محدثین و نسبت دادن همه چیز به متقدمان است: «وَ غرضنا فِی هَذَا الْکِتَابِ تَعْرِیْفُ النَّاسِ اَنَّ المحدثین لَمْ

يسبقوا المتقدمين الى شيء من ابواب البديع»^۸

این همه حساسیت ابن معتر از آن جهت است که محدثین از شهرت فراوان برخوردار بوده و بلاغت عرب در آن دوره تحت الشعاع ابتکارات و نوآوریهای آنان قرار داشته است و نهادن نام **محدثین و مولدین** بر آنان در برابر متقدمین خود گواه این معناست.

جالب اینکه، همین ابن معتر، امثله شعری فراوان از شعرای **مُحَدَّث** بویژه بشّار و ابونواس در کتاب خویش آورده و عملاً نشان داده است که بسیاری از مصداقهای صنایع بدیعی را نه در شعر متقدمان، که در سروده‌های آنان می‌توان یافت. مثلاً با آوردن بیت زیر از بشّار می‌گوید: **من احسن التشبيه قول بشّار**:^۹

كَأَنَّ فُؤَادَهُ كَرَةً تَسْرَى حَذَارَ الْبَيْنِ لَوْ نَفَعَ الْحَذَارُ

(انگار دل او گوی متحرکی است، از جدایی بپرهیز اگر این پرهیز فایده‌ای داشته باشد). و در همین زمینه با نقل ابیاتی از ابونواس می‌گوید: «**مما يستحسن من التشبيه قول أبي نواس**».

لَمَا تَبَدَّى الصَّبْحُ مِنْ حِجَابِهِ لَطْلَعَةَ الْأَشْمَطِ مِنْ جَلْبَابِهِ
كَأَنَّمَا يَصْفَرُ مِنْ مَلَاعِقِ صِرْصِرَةَ الْأَقْلَامِ فِي الْمَهَارِقِ^{۱۰}

(وقتی صبح از حجاب خود سر بیرون آورد، مانند سر در آوردن مرد میان سال با موهای سیاه و سفید از پیراهن خویش).

(انگار او به وسیله ملاعق (ملعقه‌ها) صفیر می‌زند، مانند صفیر کشیدن (سوت زدن) قلمها بر روی کاغذها).

علمای **علم کلام** نیز به نوبه خود، در توسعه و غنای بلاغت عرب بی‌تأثیر نبودند. متکلمان مذاهب مختلف، بخصوص اشاعره و معتزله در اثبات حقانیت عقاید و نظرات خویش و در به تسلیم کشانیدن طرف مقابل به لفاظی و آرایش کلام و سفسطه‌های رنگارنگ متوسل می‌شدند و این امر به رواج علوم بلاغی و غنای آن کمک شایانی نمود.

در سیر تکامل و شکل‌گیری بلاغت عرب، ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب جاحظ (متوفی ۲۵۵) را به عنوان یکی از چهره‌های درخشان در پایه‌گذاری این علم همواره باید در نظر داشت. او بخصوص در کتاب **البيان والتبيين** به شرح و توضیح و تعریف بسیاری از مسائل بلاغی و محسنات سخن پرداخته و در جای جای این کتاب بخصوص در **باب البيان** به نقل نظرات ملل،

شخصیتها و دانشمندان مختلف درباره موضوعات متنوع این علم، مبادرت ورزیده است، به طوری که این اثر یکی از منابع ارزشمند و قابل استفاده در این مورد به حساب می آید. اینک به عنوان مشتق از خروار به نمونه‌هایی از آنچه در این کتاب ارزشمند آمده، اشاره می‌شود:

از قول محمد بن علی بن عبدالله بن عباس به تناسب بین گفتار و علم اشاره می‌کند و سخن بدون پشتوانه علمی را نمی‌پسندد، همان طوری که علم بدون پشتوانه عقل و منطق را نیز نمی‌پذیرد. «أَنْ لَّا كَرِهَ أَنْ يَكُونَ مَقْدَارَ لِسَانِهِ فَاضْلاً عَنْ مَقْدَارِ عِلْمِهِ كَمَا آخِرُهُ أَنْ يَكُونَ مَقْدَارَ عِلْمِهِ فَاضْلاً عَنْ مَقْدَارِ عَقْلِهِ»^{۱۱}

در عین اینکه از قول ایاس ابن معاویه در جواب آنانی که او را به خاطر پرگویی سرزنش می‌کنند که: «ما فیک عیب الا کثرة الکلام» می‌گوید: «فان زیاده من خیر خیر»^{۱۲} اما سخن قلیلی را که انسان را از کثیر بی‌نیاز کند، می‌پسندد: «و احسن الکلام ما کان قلیله یعنیک عن کثیره»^{۱۳} جاحظ ضمن اصالت دادن به نیت در سخن از قول عامر بن عبد می‌گوید: «الکلمة اذا خرجت من القلب وقعت فی القلب و اذا خرجت من اللسان لم تجاوز الاذان»^{۱۴}

نامبرده بلاغت را طرفینی دانسته و ضمن تأیید قول امام ابراهیم بن محمد که گفت: «یکنی من حظ البلاغة، ان لا یؤتی السامع من سوء افهام الناطق و لا یؤتی الناطق فهم السامع»^{۱۵} می‌گوید: و اما انا فاستحسن هذا القول جداً.

باری جاحظ در این کتاب به بسیاری از موضوعات بلاغت توجه داشته و از مسائلی چون: استعاره، تشبیه، مجاز، ایجاز، اطناب، تجنیس و سجع سخن به میان آورده است.

لازم به ذکر است، لفظ «بدیع» گرچه در جای جای این کتاب استعمال شده، اما این کلمه به عنوان بلاغت و یا شعبه‌ای از علم بلاغت مدنظر جاحظ نیست، بلکه بر هر نوع جدید و جالبی از فنون بیان نظیر استعاره و تشبیه اطلاق گردیده است. و اغلب در مفهوم جدید و مستحسن به کار رفته است. مثلاً آنجا که ابوعمر و کلثوم بن عمرو، معروف به عتابی را در بدیع مقلد بشار می‌داند و بشار و ابن هرمة را در میان شعرای مولد در فن بدیع صحیح‌تر از همه می‌شمارد، می‌گوید: «و کان العتابی یجتدی حذو بشار فی البدیع و لم یکن فی المولّدين اصوب بدیعاً من بشار و ابن هرمة»^{۱۶} به هر حال جاحظ از نخستین کسانی است که این کلمه را فراتر از معنای لغوی و واژگانی و تقریباً در مفهومی نقدی و علمی به کار برده و آن را بر هر نوع جدید از تعبیر بلاغی اطلاق نموده

است، اما کاربرد این واژه به عنوان اصطلاحی خاص برای همه مسائل بلاغی امری است که توسط ابن معتر (متوفی ۲۹۶) صورت گرفت. که شرح آن خواهد آمد. البته باید دانست ابن معتر خود معترف است. این نامگذاری نه بوسیله او بلکه توسط «محدثین» انجام گرفته است.

در فاصله زمانی بین جاحظ و ابن معتر، گروهی از ادبای صاحب نام و اهل نحو و لغت از قبیل ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه (متوفی ۲۷۶)، ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب (متوفی ۲۹۱)، محمد بن یزید مبرّد (متوفی ۲۸۵) و دیگران در آثار خویش در مورد بسیاری از مسائل بلاغی سخن رانده‌اند.

ابن قتیبه در «الشعر و الشعراء» ضمن نقد شعر شاعران و ارزیابی آنها، به لفظ نیز همپای معنا اهمیت می‌دهد و برخلاف جاحظ ارزش آن را کمتر از معنا نمی‌داند. و بهترین شعر از نظر او شعری است که به لفظ زیبا، و به معنی استوار باشد^{۱۷} و ضعف در هر یک از این دو رکن (لفظ و معنی) را نقص شعر شمرده و بی‌مایه‌ترین شعر را آن می‌داند که از هر دو جهت نازیبا و نادانستین باشد. همو در کتاب دیگر خود «تأویل مشکل القرآن» نیز به ذکر بسیاری از اصطلاحات علم بلاغت می‌پردازد.

ابوالعباس ثعلب در «قواعد الشعر» از ارکان و فنون شعر سخن به میان می‌آورد، لازم به ذکر است، این کتاب مورد استفاده دیگران از جمله قدامه بن جعفر «نقد الشعر» قرار گرفته است. قدامه علاوه بر آوردن امثله فراوان از کتاب مذکور، اصطلاحاتی از قبیل «المعاظله» را از او گرفته است. خود گوید: «و سألت احمد بن یحیی عن المعاظله، فقال: مداخلة الشيء في الشيء»^{۱۸}

دیگر از این گروه می‌توان از مبرّد صاحب کتاب معروف «الکامل فی اللّغة و الادب» نام برد. وی در این کتاب علاوه بر تقسیم صنعت تشبیه از برخی دیگر از مسائل بلاغی نیز بحث کرده است. لازم به یادآوری است، تا اواخر قرن سوم گرچه کتب فراوان می‌توان یافت که به نوعی از مسائل و مصطلحات علم بلاغت سخن رانده‌اند، اما هیچ یک از این آثار مستقیماً به بلاغت اختصاص ندارد. اولین کتابی که به طور مستقل علوم بلاغی را به بحث می‌کشد، کتاب معروف «البدیع» تألیف عبدالله بن معتر (متوفی ۲۹۶) است. مؤلف خود نیز به این امر معتقد بوده، می‌گوید: «و ما جمع فنون البدیع و لا سبقی الیه احد»^{۱۹}.

باید در نظر داشت، منظور از بدیع نزد ابن معتر، علم بلاغت بوده است. زیرا در این دوره هنوز

تقسیمات سه گانه این علم «معانی، بیان و بدیع» صورت نگرفته است. البدیع که بیشتر با هدف انکار نقش مؤثر شعرای «مُحَدَّث» در بلاغت عرب تألیف گردیده، بسیاری از الفاظ و اصطلاحات گذشتگان را اخذ و تعاریف تازه‌ای از آنها ارائه داده است.

این معتز اصطلاح بدیع را «اسم موضوع لفنون الشعر» تعریف کرده و شامل پنج باب به شرح

ذیل می‌داند:

۱- استعاره

۲- تجنیس

۳- مطابقه

۴- ردّ اعجاز الکلام عن ما تقدّمها (ردّ دنباله‌های کلام بر بخشهای نخستین آن)

۵- مذهب کلامی

از اصطلاحات پنجگانه فوق، جناس را از اصمعی و مذهب کلامی را از **جاحظ** گرفته است و در موضع بحث از این اصطلاحات، خود بدین امر اشاره کرده است.

نیمه دوم کتاب به **محاسن الکلام** (زیباییهای نظم و نثر) اختصاص دارد و مؤلف در آن به شرح سیزده اصطلاح یا فن می‌پردازد و از: التفات، اعراض، رجوع، حسن الخروج، تأکید مدح بمایشبه الذم، تجاهل العارف، هزل، حسن التضمین، تعریض و کنایه، افراط در صفت، حسن التشبیه، اعنات (لزوم ما لایلزم) و حسن الابتداء، سخن به میان آورده و با ذکر شواهدی از شعرای مختلف، هر یک را جداگانه مورد بحث قرار داده است.

باری درباره **البدیع**، اولین اثر مدوّن و مستقل در زمینه بلاغت، سخن بسیار است و لازم است به جنبه‌های مختلف آن پرداخته شود، اما جهت التزام اختصار، به همین مقدار اکتفا می‌شود. لازم به ذکر است، این کتاب در بسیاری از آثار بلاغی پس از خود تأثیر گذاشته است. از آن جمله: بدیع القرآن ابن ابی الاصبغ، العمدة ابن رشیق قیروانی، الصناعتین ابوهلال عسکری را می‌توان نام برد.

ابن طباطبا صاحب عیار الشعر (متوفی ۳۲۲) نیز از چهره‌هایی است که در تکوین بلاغت عرب نقشی مؤثر داشته است، او نخستین کسی است که از ادوات تشبیه بحث کرده و از سرقات به صورت تحلیلی سخن به میان آورده. آرا و نظرات او در مورد شعر و مباحث مربوط به آن از قبیل

تشبیه و اقسام آن و دیگر موضوعات، مورد اقتباس بسیاری از بزرگان پس از وی از جمله ابن رشیق قیروانی صاحب العمده، ابوهلال عسکری صاحب الصناعتين قرار گرفته، بلاغی نویسان آغازین زبان فارسی یعنی: محمد بن عمر رادویانی و رشیدالدین و طواط و شمس قیس نیز در آثار خویش از عیار الشعر تأثیر پذیرفته‌اند.^{۲۰}

در قرن سوم علاوه بر بلاغی که کسانی چون جاحظ و ابن معتر مدافع آن بودند و آن را نشأت گرفته از قرآن و حدیث و اشعار متقدمان می‌دانستند، مکتب دیگری به پیشگامی افرادی چون **قدامه بن جعفر** (متوفی ۲۳۷) و **ابن وهب** نیز وجود داشت که علاوه بر بلاغت عرب از کتب بلاغی یونان بویژه دو کتاب **فن شعر و فن خطابه** ارسطو نیز بهره می‌بردند.

اسلوب بلاغت ارسطو در کتاب «نقد الشعر» قدامه و «نقد الثثر» سلیمان بن وهب، معاصر او به وضوح مشهود است. این دو کتاب بویژه نقد الشعر از شهرتی در خور، برخوردار بوده و در آثار بسیاری مؤثر واقع شده‌اند که سرفصاحه ابن خفاجی (متوفی ۴۶۶) و العمده ابن رشیق (متوفی ۴۶۳) و الصناعتين ابوهلال (متوفی ۳۹۵) از آن جمله‌اند. در تأثیر نقد الشعر قدامه همین بس که تا آن اندازه مورد توجه علمای بلاغت قرار گرفت که افراد بسیاری در نقد و ارزیابی آن، کتاب نوشتند به طوری که: آمدی (متوفی ۳۷۱) کتاب **تبیین غلط قدامه**، عبداللطیف بغدادی (متوفی ۶۲۹) کتاب **کشف الظلامه عن قدامه** و ابن رشیق قیروانی کتاب **تزییف نقد قدامه** را درباره کتاب نقد الشعر تألیف کرده و به نقد و تحلیل آن پرداخته‌اند. گفتنی است، قدامه نیز کتاب البدیع ابن معتر را خوانده و در رد نظرات او «کتاب الرد علی ابن معتر» را نوشته است.

با ظهور عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱) علم بلاغت سنتی عرب به اوج خود می‌رسد، او با نوشتن دو کتاب **اسرار البلاغه و دلایل الاعجاز** به ترتیب در علم بیان و معانی حرف آخر را در بلاغت می‌زند. در مقبولیت آرا و نظرات عبدالقاهر، همین بس که علاوه بر متقدمان، اندیشمندان روزگار ما نیز اعم از عرب و عجم هنوز بر تحقیقات او صحه گذاشته و به نقد و تحلیل و ارائه آثارش می‌پردازند. از جمله سید قطب با تقدیم کتاب **النقد الادبی** خود به روح امام عبدالقاهر، از او با عنوان اولین ناقد عرب که نقد ادبی را بر مبنایی علمی بنیان نهاد یاد می‌کند. و دکتر جلیل تجلیل با ترجمه اسرار البلاغه به زبان فارسی و نیز تحلیل دانشمندان اشعار موجود در آن در کتابی مستقل با عنوان «**تحلیل اشعار اسرار البلاغه**» یک بار دیگر چهره راستین

عبدالقاهر و ارزش کار او را برای پژوهندگان امروز به نمایش می‌گذارد، نامبرده ضمن بیان توجّه برخی نقادان معاصر اروپا همچون هرمان پل (Herman Paul) و استرن (Stern) به تحقیقات او، از اسرارالبلاغه به عنوان «سرمشق تحقیق نقادان معاصر شعر و ادب گیتی»^{۲۱} یاد می‌کند.

محمد رشیدرضا، صاحب المنار ضمن مقدمه‌ای که بر اسرارالبلاغه نگاشته، در مقام مقایسه عبدالقاهر با سکاکی، مؤلف کتاب معروف **مفتاح العلوم**، اظهار می‌دارد: «و ما كان سكاكي الا عيالا على عبدالقاهر، تلاتلوه و اخذ عنه»^{۲۲} و نیز درباره دو کتاب او معتقد است: «لا يوجد في كتب البلاغه العربية مثل كتابي الامام عبدالقاهر»^{۲۳}.

عبدالقاهر در اسرار البلاغه از مسائلی همچون تجنیس، سجع، استعاره، تشبیه و مجاز، سخن گفته و در دلایل الاعجاز در مورد تقدیم و تأخیر، حذف، فصل و وصل و دیگر موضوعات بحث کرده و تمام مباحث بلاغت را به نحو استادانه‌ای در این دو کتاب گرد آورده و نام خود را به عنوان برجسته‌ترین عالم بلاغت جاودانه کرده است.

شاید بتوان از افراد صاحب‌نامی که آخرین گامهای مؤثر را در تکوین بلاغت عرب برداشتند، از جلاله زمخشری (متوفی ۵۳۸) نام برد، او در تفسیر معروف خویش «کشاف» به طرز استادانه‌ای به اثبات اعجاز قرآن کریم از طریق لفظی و معنوی آن پرداخته و از این راه به غنا و توسعه بلاغت سنتی عرب کمک شایانی نموده است.

از دیگر نام‌آوران بلاغت در اواخر دوره موردنظر ما یکی نیز علامه سراج‌الدین ابویعقوب یوسف سکاکی خوارزمی است که در ۶۲۶ هجری قمری چشم از جهان فرو بست. وی در بلاغت عرب کتاب معتبری به نام **مفتاح العلوم** دارد که از مهات آثار بلاغی است و به دلیل اهمیتی که داشته، بارها شرح و تلخیص شده است. از شارحان معروف این اثر، حسام‌الدین موذنی خوارزمی است که کل کتاب را شرح کرده است. از دیگر شارحان، علامه قطب‌الدین شیرازی است که تنها به شرح قسمت سوم کتاب که شامل معانی و بیان است اقدام کرده است. خطیب قزوینی که از عالمان اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم است. خلاصه‌ای از قسمت سوم **مفتاح** با عنوان **تلخیص المفتاح** تدوین نمود که از متون درسی قرن هشتم به حساب می‌آمده و شروح متعددی نیز بر آن نوشته شده است. خود خطیب قزوینی کتابی به نام **الایضاح** دارد که در واقع شرحی بر تلخیص المفتاح است. بر این هر دو اثر توسط افراد مختلف فراوان شرح نوشته شده

است.

مهمترین شرح تلخیص المفتح، **مطول** تفتازانی (متوفی ۷۹۲) است که از اهم کتب درسی در بلاغت عربی است. علامه سعدالدین تفتازانی شرح کوتاه‌تری به نام **مختصر** نیز بر تلخیص المفتح نگاشته است.

باری نام‌آورانی چون عبدالقاهر جرجانی، زمخشری، سکاکی و تفتازانی بلاغت عرب را به درجه‌ای از کمال و رفعت رسانیدند که دیگر تاق‌فرنها، کسی را یارای ابتکار و خلاقیت در این علم باقی نماند. و اگرچه علمای بلاغت از این پس بسیار بوده‌اند و تلاشها فراوان، اما هیچ یک در مقام مقایسه با بزرگان سلف‌کاری در خور اعتنا ارائه نداده‌اند و اصولاً جز شرح و تفصیل و تلخیص آثار متقدمان کاری صورت نگرفته است.

منابع و مآخذ

- ۱- عبدالله بن معنز، کتاب البدیع، با مقدمه و تعلیق کراتشقوفسکی، ص ۳۶.
- ۲- همان کتاب، ص ۲۵.
- ۳- همان کتاب، ص ۲۵.
- ۴- ابی‌عبیده، مجازالقرآن، با تعلیق دکتر محمد فؤاد، الطبعة الثانية، مکتب الخانجی، دارالفکر، ص ۲.
- ۵- محمدبن عمر الرادویانی، ترجمان‌البلاغه، به اهتمام احمد آتش، انتشارات اساطیر، ص ۳۱.
- ۶- ابن معنز، همان کتاب، ص ۱.
- ۷- همان کتاب، ص ۲.
- ۸- همان کتاب، ص ۳.
- ۹- همان کتاب، ص ۷۲.
- ۱۰- همان کتاب، ص ۷۲.
- ۱۱- ابی‌عثمان عمروبن بحر بن محبوب جاحظ، البیان و التبیین، شرح و تحقیق حسن السنوبی، چاپ اول، منشورات الارومیه، قم، جزء اول- ص ۷۴.
- ۱۲- همان کتاب، ص ۸۲.
- ۱۳- همان کتاب، ص ۷۳.
- ۱۴- همان کتاب، ص ۷۵.
- ۱۵- همان کتاب، ص ۷۵.
- ۱۶- همان کتاب، ص ۵۵.
- ۱۷- ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، الشعر و الشعرا (مقدمه) ترجمه آ. آذرنوش، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۵.

- ۱۸- ابی‌الفرج قدامة بن جعفر، نقد الشعر، به تحقیق و تعلیق دکتر محمدعبدالعظیم خفاجی، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، ص ۱۷۴.
- ۱۹- عبدالله بن معنز، همان کتاب، ص ۵۸.
- ۲۰- جهت اطلاعات بیشتر درباره عیار الشعر می‌توان به جلد دوم کتاب «در قلمرو بلاغت» تألیف دکتر محمد علوی مقدم مراجعه کرد.
- ۲۱- جلیل تجلیل، تحلیل اشعار اسرار البلاغه، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۵.
- ۲۲- محمد رشیدرضا، اسرار البلاغه، (مقدمه) طبعه‌الثانیه، منشورات الرضی، قم، ص «ز».
- ۲۳- محمد رشیدرضا، دلایل الاعجاز (مقدمه)، منشورات الارومیه، قم، ص «ک».



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی